

با گاوآهن
استخوان مردگان را شخم بزن

رمان

الگا توکارچوک

ترجمه‌ی

دنيس آژيري



انتشارات فرواريد

رمان، زندگی یابینا دوشیکو، ری میان سال و عجیب و غریب را نارگو می‌کند که در جنگلی دورافتاده در غرب لهستان زندگی می‌کند یابینا عاشق ویلیام بلیک، شاعر بریتانیایی، و عاشق طالع‌بینی است. ماحراها رمانی آعار می‌شود که او شاهد مرگ مرموز شماری از ساکین منطقه، اعم از انسان و حیوان، می‌شود و تصمیم می‌گیرد در مورد این مرگ‌ها تحقیق کند. رمان، ارتباط میان قدرت، پول و مردسالاری را واکاوی می‌کند و به بحران‌های زیست‌محیطی و سیاسی دنیای امروز ما می‌پردازد.

آگیشکا هولاند، کارگردان لهستانی، فیلم «رد پا» را با اقتباس از این رمان توکارچوک ساخته است «رد پا» سال ۲۰۱۷ در بخش مسابقه‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم برلین به نمایش درآمد و برنده‌ی جایزه‌ی آلفرد ناوئر شد. این جایزه به‌عنوان بخشی از مجموعه جوایز حرس نقره‌ای جشنواره، به فیلمی اهدا می‌شود که «چشم‌اندازهای تازه‌ای به روی هنر سیما می‌گشاید» حرگزاری لهستان آن زمان فیلم را «به‌شدت ضد مسیح و مبلغ تروریسم محیط زیست» ارزیابی کرد که به‌رغم مترجم، حواشی برعکس از مقصود نویسنده‌ی رمان و کارگردان فیلم است.

با گاوآهن اسحوان مردگان را شخم برن کتابی است در مدح زندگی، محیط زیست و حیوانات و نکوهش خودخواهی انسان و برهم‌حوردن همزیستی‌اش با محیط و موجودات زنده‌ی اطرافش. توکارچوک در این رمان مهیج شما را نه با عجز و التماس، که با هشدار و تهدید به نارگشت به حوی انسانی‌تان فرا می‌خواند.

۱ حالا خوب گوش کنید

مرد خوب، هر چند ضعیف و آسیب‌پذیر،
در مسیر هولناکش،
به‌رغم مرگ سانه‌افکنده بر سرش،
راه راست را برگزید

الان در آن سن و شرایطی هستیم که همیشه قبل از خواب باید پاهایم را حساسی نشویم شاید لازم باشد شانه من را بگذارند توی آمولانس
اگر شب قبل از خواب تقویم نجومی را خوانده بودم و متوجه شده بودم در آسمان چه خبر است، امکان نداشت بخوابم. باین حال، خیلی هم رود خوابم برده بود، به خودم رازک^۲ ترریق کرده و دوتا قرص سنبل‌الطیب^۳ هم حورده بودم. نا این حال و اوضاع، وقتی نیمه‌های شب با صدای کوبیدن در از خواب بیدار شدم، کمی طول کشید به خودم بیایم. یک نفر داشت با شدت، بی‌وقفه در را می‌کوبید معلوم بود اتفاق بدی افتاده. از جا پریدم و کنار تخت ایستادم تعادل نداشتم بدن خواب‌آلود و لرزانم قادر نبود به این سرعت از

۱ تمامی اشعاری که در آعار هر فصل کتاب آمده، سروده‌ی ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷)، شاعر بریتانیایی است.

۲ گیاهی دارویی که از آن برای درمان بی‌خوابی استفاده می‌شود.

۳ سنبل‌الطیب یا علف گربه، گیاهی دارویی و آرام‌بخش است.

پشمی‌ای را که دستم آمد، برداشتم و تم کردم ریر نور لامپی که از سقف ایوان آویزان بود، می‌شد دید که از شدت نارش برف کم شده و دارد نه‌آرامی می‌بارد *عحیبالدوله* در سکوت کنارم ایستاد قندلبد و لاعر و استخوانی بود ششیه طرحی بود که یک نفر نا چند حرکت حرئی مداد کشیده باشد نا هر تکالی که می‌حورد، برف از سر و رویش پایی می‌ریخت، درست مثل شکری که روی شیرینی پاییونی پاشیده باشد

وقتی در نا می‌کردم، نالاحره نا صدای گرفته پرسیدم «مطورت چیه مرده؟»

عحیبالدوله حوانم را بداد

عحیبالدوله اصولاً چیر ریادی نمی‌گوید فکر کم در طالعش، سیاره‌ی عطارد توی برج کم‌حرفی باشد اگر درست یادم باشد، برج خدی بود یا حد فاصل برج خدی و برج کباری‌اش، به تربیع رحل یا مقابل رحل شاید هم عطاردش وارونه باشد عطارد وارونه هم آدم را تودار می‌کند

تا از حانه آمدیم بیرون، هوای آشنای سرد و مرطوب ما را بلعید همان هوایی که هر رمستان یادآوری می‌کند این دنیا برای بشر ساخته نشده و حداقل برای بیمی از سال، حصومتش نا ما را نشان‌مان می‌دهد شسم‌های یجرده نا قساوت تمام به گونه‌هایمان حمله بردند و انری از بحار سفید شروع کرد از دهان‌مان حارج شدن چراغ ایوان خودش خاموش شد و ما هم راه افتادیم برف نا سروصدای ریاد ریر پایمان له می‌شد نه‌حر چراغ پیشانی *عحیبالدوله* که فقط تاریکی حلوی خودش را می‌شکافت و یک نقطه را روش می‌کرد، همه‌جا در تاریکی مطلق فرو رفته بود همین حور پشت *عحیبالدوله* در تاریکی سکدیری می‌حوردم و راه می‌رفتم

«چراغ‌قوه نداری؟»

الته که دارم، فقط تا وقتی هوا روش شده نمی‌توانم پیدایش کم ایس از حواص چراغ‌قوه است که فقط توی هوای روش می‌شود پیدایش کرد کله‌ی پاگنده کمی پرت بود از حانه‌های دیگر نالتر بود یکی از سه حانه‌ای بود که تمام سال یکی در آن رسدگی می‌کرد فقط مس و او و

حال‌وهوای معصوم حواب بیرون بیاید و بیدار شود صعف داشتم شروع کردم تلوتلو خوردن حس کردم دارم از هوش می‌روم متأسفانه این رورها ریاد ایس حال نه سراع می‌آید ناید نه بیماری‌هایم ربط داشته باشد محور شدم ششیم و مدام نا حودم تکرار کم که توی حانه هستم، شب است و یک نفر دارد در را می‌کوبد بعد از تکرار این حملات توانستم بر اعصابم مسلط بشوم توی تاریکی دسال دمپایی‌هایم گشتم کسی که داشت در را می‌کوبید، حالا داشت دور حانه‌ام راه می‌رفت و ریر لب حرف می‌رد اسپری فلعلی که دیری^۱ برای طرف شدن نا شکارچی‌ها به من داده بود، طقه‌ی پایی توی حعه‌کتور بود یکهو یادش افتادم توی تاریکی توانستم قوطی آشا و سردش را تشخیص بدهم الان دیگر مسلح بودم چراغ را روش کردم از پجره‌ی کوچک کنار دیوار به ایوان سرک کشیدم صدای قرچ‌قرح له شدن برف می‌آمد بعد هم همسایه‌ام آمد توی دیدرسم من *عحیبالدوله* صدایش می‌کم کت قدیمی‌اش که از حس پوست گوسعد بود، تشش بود قبلاً چند ناری این کت را موقعی که بیرون حانه‌اش کار می‌کرد، تشش دیده بودم پایی کتش می‌توانستم پیژامه‌ی راه‌راه و پوتین‌های کت و کلفت کوهوردی‌اش را بیسم

«در رو نار کن»

چشمش که به بلور و شلوار کتانم افتاد، حتی سعی نکرد تعحش را پهبان کند تاستان پیش آقای بروفسور و همسرش می‌خواستند این بلور و شلوار را بیدارند دور من هم برش داشتم و الان از آن نه‌عوان لباس‌حواب استفاده می‌کنم من را یاد مد رمان قدیم و دوران حوانی‌ام می‌اندازد هم از لحاظ احساسی نه‌دردبحور است و هم کار بردی است در نا که نار کردم، *عحیبالدوله* ندون این‌که حتی یک «نا احاره» نگوید، آمد تو

«لطفاً لباس‌هات رو بپوش پاگنده مرده»

اولش شوکه بودم و نمی‌توانستم چیری نگویم ندون این‌که حرفی برسم، یوتین‌های ساق‌بلد رمستانی‌ام را پوشیدم و از توی کمدم، اولین لباس